

The Prison Diary of Ho Chi Minh

**یادداشت های روزانه
زندان هوشی مین**

مترجم:

شهناز غلامی

The Prison Diary of Ho Chi Minh
The body is in prison
The mind escapes outside: To bring about great things
The mind must be large and well – tempered

یادداشت های روزانه زندان هوشی مین

جسم در زندان است
فکر به بیرون می گریزد
تا چیزهای بزرگ بیاموزد
فکر باید بزرگ و خوب پرورده شده باشد.

First Page of The Diary

Reciting verses has not been one of my habits ,
But now in prison what else have I do ?
These captive days I'll spend in writing poems,
And , singing these , bring nearer the day of freedom.

اولین صفحه یادداشت روزانه

از حفظ خواندن از عادات من نبوده است
اما اکنون در زندان چه کار دیگری می توانم انجام دهم؟
این روزها اسارت را به نوشتن شعرها خواهم گذرانم
و خواندن اینها روز آزادی را نزدیک می کند.

ARRESTED AT TUKVIN STREET

("Abundance and Glory " street)
At 'Abundance and glory' street , shame was thrust on me.
So as to delay my journey:
I am an honest man with a clear conscience,
But I was accused without ground of being a spy.

دستگیری در خیابان توکوین

(خیابان فراوانی و شکوه)
در خیابان فراوانی و شکوه شرم بر من افکنده شد
چنانکه تا کنون سفر من به تأخیر افتاد
من انسانی دستکار با وجدانی پاکم،
ولی من بی هیچ زمینه ای به جاسوسی متهم شدم.

ENTERING TSINGSI DISTRICT PRISON

Old inmates of the jail welcome prisoners.

In the sky, white clouds are chasing the black ones away.

White clouds and black have drifted out of our sight.

On earth free people are huddled in to the jail.

ورود به زندان حوزه تسینگ

زندانیان قدیمی به زندانیان تازه وارد خوش آمد می گویند.

در آسمان ابرهای سفید ابرهای سیاه را تعقیب می کنند

ابرهای سفید و سیاه از دید ما گم می شوند.

در روی زمین انسانهای آزاد به زندان افکنده می شوند .

HARD IS ROAD OF LIFE

I

Having climbed over steep mountains and high peaks ,

How should I expect on the plains to meet greater danger?

In the mountains , I met the tiger and came out unscathed:

On the plains, I encountered men , and thrown in prison.

II

I was a representative of Vietnam

On my way to China to meet important personage .

On the quiet road a storm broke loose,

And I was thrust into jail as honoured guest.

III

I am a straightforward man with no crime on my conscience,

But I was accused of being a spy for China.

So life , you see, is never a very smooth business,

And now the present bristles with difficulties.

راه زندگی دشوار است

۱

با گذر از دره ها و قله های کوهها

می توانستم منتظر مواجهه با خطری بزرگتر در جلگه ها باشم؟

۲

من نماینده ویتنام بودم در سر راهم به چین برای ملاقات با شخصیتی مهم ،

در جاده آرام (راهم) طوفانی ناگهانی (بال) آزادی را درهم شکست.

۳

من انسان صادق بی هیچ جرمی در نزد وجدان خود هستم

ولیکن متهم به جاسوسی برای چین شدم.

پس چنانکه می بینید زندگی هرگز چیز ساده ای نمی باشد .

و اینک نبرد کنونی ماست با دشواریها

MORNING

I

Every morning the sun , emerging over the wall,
Darts its rays against the gate , but the gate remains locked.
Inside the prison , the ward is shrouded in darkness ,
But we know outside the rising sun has shone.

II

Once awake , everyone starts on the hunt for lice.
At eight o'clock the gong sounds for the morning meal ,
Come on! Let's go and to eat our heart's content.
For all we have suffered , there must be good time coming

صبح

۱

هر صبح خورشید روی دیوار پدیدار می شود
اشعه اش را بسرعت به سوی دروازه نشانه می رود .
اما دروازه همچنان بسته باقی می ماند.
در داخل زندان ، اطاقک در تاریکی فرو رفته است .
اما ما می دانیم که در بیرون خورشید تابان در حال درخشش است .

۲

زمان بیداری ، همه شروع به شکار شپش می کنند.
صدای زنگ در ساعت هشت برای غذا صبح (صبحانه) به صدا در می آید.
بیائید . بگذار برویم و برای رضای روحمان غذا بخوریم
برای تمامی رنجهایی که کشیده ایم باید لحظات خوشی در راه باشد.

NOON

In the cell, how lovely it is to have a siesta !
For hours we are carried away in a sound sleep.
I dream of riding a dragon up into heaven ...
Waking , I'm brought abruptly back into prison.

ظهر

خواب نیمروزی در زندان چه دلپذیر است
برای ساعتها در خوابی عمیق فرو می رویم.
من در رویا ، سوار بر اژدهائی به سوی بهشت می روم
ناگهان با بیداری به زندان برمی گردم

AFTERNOON

Two o'clock : the cell door opens to let fresh air in .
Everyone raises his head for a look at the sky .
Free sprits haunting the sky of liberty,
Do you know your own kind are languishing in prison?

بعد از ظهر

ساعت ۲: در زندان بازمی شود تا هوای تازه به داخل را بیابد
همه سرشان را برای دیدن آسمان آزادی بلند می کنند
روحهای آزاد ، در آسمان آزادی در آمدوشدند
آیا میدانید که همنوعان شما در زندان پژمرده می شوند؟

EVENING

When the meal is over , the sun sinks in the west.
Now , from all corners , folk songs and music
Suddenly start up : the gloomy Tsingsi prison
Is transformed into an academy of the arts.

عصر

آن گاه که غذا خورده شد، خورشید در مغرب فرو می رود
اکنون از هر گوشه ای از انبوه (زندانیان) به طور ناگهانی
صدای موسیقی و آواز شنیده می شود:
زندان محزون تسینگ به دانشکده مبدل شده است

PRISON MEAL

At every meal, only one bowl of red rice,
Without vegetables, without salt, and even no broth to go with it:
Those who get food brought in to them can sometimes eat their fill.
But without help from outside the jail we with hunger.

غذای زندان

در هر وعده غذا تنها کاسه ای برنج سرخ .
بدون سبزی ، بدون نمک و حتی بی هیچ آبگوشتی تا با آن سر کنند:
آنهاییکه برایشان (از بیرون) غذا به داخل آورده می شود.
گاه می توانند به سیری بخورند
اما بی کمک بیرون (از زندان) ما از گرسنگی می نالیم.

THE FLUTE OF THE FELLOW-PRISONER

Suddenly a flute sounds a nostalgic note:
Sadly the music rises, its tune is close to sobbing:
Over a thousand miles, across mountains and rivers,
Journey's an aching grief. We seem to see a woman
Climbing a far off tower to watch for someone's return.

فلوت مرد زندانی

صدای نابهنگام فلوت یادآور چیزی است
آهنگ موسیقی به طرز غم افزایی بلند می شود، آهنگش بسان هق هق گریه است :
متجاوز از هزارمایل ، در طول رودها و کوهها سفر (ناتمام) غمی دردآور است.
به نظر می رسد ما زنی را می بینیم که بر برج دور دستی صعود کرده است
و نظاره گر بازگشت کسی است.

THE LEG-IRONS

I
With hungry mouth open like a wicked monster,
Each night the irons devour the legs of people:
The jaws grip the right leg of every prisoner:
Only the left is to free to bend and stretch.
II
Yet there is one thing stranger in this world:
People rush in to place their legs in irons.
Once they are a hackled, they can sleep in peace.
Otherwise they would have no place to lay their heads.

پابند ها

۱
از گشنگی دهان بسان هیولایی شرور باز می شود
هر شب زنجیرهای آهنی پای افراد (زندانی) را می خورد
گیره ها به پای راست هر زندانی چسبیده اند
تنها (پای) راست برای خم شدن و کشیدن آزاد است
۲
تا حال چیزی غریب در این دنیا بوده است
مردم، به سوی مکانی در شتابند که پایشان
در بند باشد
تنها زمانی می توانند در آرامش بخوابند که در زندان باشند
به جز این جایی برای گذاشتن سرشان نخواهند داشت

LEARNING TO PLAY CHESS

I

To wear away the time, we learn to play chess.
In thousands, horses and infantry chase each other,
Move quickly into action, in attack in retreat.
Talent and swift feet gives us the upper hand.

II

Eyes must look for ahead, and thoughts be deeply pondered.
Be bold and unremitting in attack.
Give the wrong command, and two chariots are rendered useless.
Come the right moment, a pawn can bring you victory.

III

The forces on both sides are equally balanced.
But victory will come only to one side.
Attack, retreat , with unerring strategy:
Then you will merit the title of great commander.

شطرنج بازی آموختن

۱

برای تحمل گذر زمان ، شطرنج بازی را یاد می گیریم
اسبها و پیاده ها هزاران بار همدیگر را دنبال می کنند
در انجام دادن حرکت سریع باش ، در حمله یا عقب نشینی
پاهای چابک به ما برتری می دهد.

۲

چشمها باید به دور دستها بنگرد و فرمان عمیقاً سنجیده شود
هنگام حمله گستاخ و بیرحم باش
فرمان غلط بده و دو ارابه جنگی ات را بصورت بیفایده درآور
در لحظه صحیح (پیش) بیا حتی یک پیاده هم می تواند برای پیروزی بیاورد

۳

نیروهای هر دو طرف به طور مساوی در تعادل اند
اما پیروزی تنها نصیب یک نفر خواهد شد

MOONLIGHT

For prisoners, there is no alcohol nor flowers,
But the night is so lovely , how can we celebrate it?
I go to the air-hole and stare up at the moon ,
And through the air-hole the moon smiles at the poet,

ماهتاب

برای زندانیان نه الکی است و نه گلی
اما شب
همچنان دوست داشتنی است
چطور می توانیم آن را جشن بگیریم ؟
من به سوی منفذ هوا می روم و در ماه خیره می شوم
وازمیان منفذ ماه به شاعر لبخند می زند.

THE WATER RATION

Each of has Raton of half of water
For washing or brewing tea, according as each may choose:
If you want to wash your face , then you must go without brewing tea :
If you want a drink of tea , then you have to go without your face.

جیره آب

هر یک از ما به اندازه نیم لگن آب سهمیه داریم
برای شستشو یا جوشاندن آب (چای) برطبق آنچه که باید انتخاب شود
اگر خواهان شستن دست و رویتان هستید در آن صورت باید بی چای سر کنید
اگر خواهان خوردن چای هستید در آن صورت باید بی شستن دست و صورت سر کنید.

MID-AUTUMN FESTIVAL

I

The mid-autumn moon is round like a mirror
And shines on the whole earth its silver white rays.
You who enjoy mid-autumn in the midst of your families,
Remember those in prison, who drink the dregs of misery.

II

In jail we also celebrate the mid-autumn festival.
For us the autumn moon and wind bear a flavor of sadness.
Being deprived of freedom to enjoy the autumn moon,
My heart wanders after her course across the sky.

عید نیمه های پاییز

۱

ماه نیمه های پاییز بسان آینه ای مدور است
واشعه سفید نقره ایش در تمام روی زمین درخشان است
توئی که از این نیمه های پاییز در میان خانواده ات لذت می بری،
به یاد آر آنان را که در زندان درد بیچارگیشان را می نوشند

۲

ما نیز در زندان عید اواسط پاییز را جشن می گیریم
ماه و باد پاییز در زندان برای ما حامل طعم غم است
لذت بردن از ماه پاییزی ،
بی هیچ بهره ای از آزادی
قلب من پس از تعاقب ماه در آسمان ، آواره است.

GAMBLING

Outside the jail, people who gamble are arrested,
But once inside the jail, they can gamble just as they like;
So, of course, in jail the prisoners are often heard to complain:
"Why on earth did I never think to come this place before?"

قماربازی

اشخاص قمارباز در خارج از زندان دستگیر می شوند
و حال آنکه در داخل زندان ،
آنها هر طور بخواهند می توانند قمار بازی کنند
چنانکه بعضی وقتها در زندان از محبوسان شکوه ای شنیده می شود :
چرا بیش از این در این فکر نبوده ایم که به این مکان بیاییم؟

IMPRISONED FOR GAMBLING

The state supplies no food to those imprisoned for gambling,
So they may learn all the sooner the error of their past ways:
Each day the wealthy prisoners enjoy their copious meals,
But the poor ones shed tears and their mouths water with hunger.

زندانیان قمارباز

برای آنانکه به خاطر قماربازی زندانی می شوند دولت هیچ غذایی تهیه نمی کند.
از اینرو آنان ممکن است به زودی به خطای راههای گذشته شان پی ببرند:
هر روز زندانیان ثروتمند از وفور غذایشان لذت می برند
اما اشخاص فقیر اشک خون و آب دهانشان از گرسنگی جاریست .

TRANSFERRED TO TEINPAO ON "DOUBLE TENTH" DAY

Every house was festooned with flowers and lanterns.
On the national day, the whole country went wild with joy,
But On that very day, I was placed in chains and transferred:
The wind remains country to the flight of the eagle.

روز بیستم انتقال به تین پائو

همه خانه ها ، با گل و فانوس آراسته شده بود
در روز ملی تمام کشور سبعتی شاد گونه را گذراند
اما در آن روز طولانی ، من به زنجیر کشیده شده و منتقل شدم ،
باد مخالف پرواز عقاب است

NIGHTFALL

Wearily to the wood the birds fly seeking rest.
Across the empty sky cloud is drifting .
For a ways in a mountain village, a young girl grinds nut maize.
When the maize is all ground, the fire burns red in the oven.

شب هنگام

پرندهگان در جستجوی آسایش به سمت درختان پرواز می کنند
در آسمان خالی تکه ابری تنها متراکم می شود
در دور دستها در دهی کوهستانی ، دختری جوان مشغول آسیاب کردن دانه ذرت است
زمانیکه ذرت بر روی همه زمین هاست ، آتش سرخ رنگ در کوره مشتعل می شود.

STOP FOR THE NIGHT AT LUNGJUN

All day my "two horses"¹ have trotted without respite.
At night, I am served with "chicken with five spices"²
And offered to the combined attack of bed-bugs and the cold.
How welcome an oriole's cry, announcing dawn!

توقف در لانگ جوئن به خاطر رسیدن شب

دو اسب^۱ من در تمام طول روز بی هیچ وقفه ای یورتمه رفته اند
شب هنگام ، مرا با جوجه در ادویه پنج گانه^۲ پذیرا شدند
و پیوستن به حملات ساسهای رختخواب و سرما پیشکشم شد
کی فریاد مرغ انجیر خوار فرا رسیدن سپیده را بشارت خواهد داد.

TIENTUNG

For every meal, only a bowl of rice-gruel.
Day and night, the hungry stomach set up a wail,
Three yuan of white rice is not enough to feed on,
When wood is sold like cinnamon, and rice as though it were pearls.

تین تنگ

برای هر وعده غذا تنها کاسه ای برنج فرنی
روز و شب معده گرسنه شیون می کند،
سه یوان برنج سفید برای سیر شدن کافی نیست،
زمانیکه چوب به منزله دارچین و برنج به منزله مروارید فروخته می شود.

ARRIVAL AT TIENPAO

Today I walked fifty-three kilometers,
My clothes are wet through, my shoes are in tatters,
And all night long, without a place to lie down,
I wait for the next day's coming, on the edge of a cesspool.

ورود به تین پائو

امروز من پنجاه و سه کیلومتر راه رفتم
لباسهایم به کلی خیس هستند و کفشهایم پاره پاره
و در تمام طول شب ، بی هیچ مکانی برای دراز کشیدن
من منتظر کناره چاه مستراحی در روز بعدم.

1 "Two horses" means jokingly the two legs walking the whole day without rest.

2 "Chicken with five spices" describes jokingly the two legs tied up the whole night like chickens are tied up to prepare the "chicken with five spices" dish, at the restaurant.

^۱ - دو اسب به طور واضح به معنای دو پای آدمی است که تمام طول روز بی هیچ استراحتی راه رفته اند
^۲ - جوجه در ادویه پنج گانه به طور مزاح وضعیت دو پا را که در تمام طول شب جمع شده اند مثل جوجه های پیچیده شده برای آماده سازی غذای جوجه در ادویه پنج گانه در رستوران را توصیف میکند.

VISITING HER HUSBAND IN PRISON

The husband is inside the iron bars.
The wife is outside the iron bars, looking in.
So near they are, only separated by inches,
And yet so distant, like sky and depth of the sea.
What no words utter, their desperate eyes relate.
Before each word, their eyes brim over with tears.
Who could stand here and watch their meeting, unmoved?

دیدار شوهر در زندان

شوهر در میان میله های آهنی است
زن بیرون از میله های آهنی در حال نگریستن به داخل
آنها چقدر به هم نزدیک اند ، چند سانتیمتر جدایشان کرده است
و با وجود این چه فاصله ای ، بسان فاصله آسمان و اعماق دریا
هیچ کلمه ای قادر به بیان ناامیدی (نهفته در) چشمانشان نیست
قبل از هر کلمه ، چشمانشان از اشک پر می شود
چه کسی می تواند اینجا بایستد و ملاقات آنان را نگاه کند و متأثر نشود؟

ON THE ANNOUNCEMENT OF WILLKIE'S RECEPTION IN THE NEWSPAPERS

Both of us are friends of china,
Both are going to Chungking,
But you are given the seat of honoured guest,
While I am a prisoner, thrown under the steps.
Why are we both so differently treated?
Coldness to one, and warmth towards the other:
That is the way of the world, as from time immemorial
The waters flow down to the sea.

خبر پذیرش " ویل کیه " در روزنامه ها

هر دو ما از دوستان چین هستیم
هر دو عازم چانگینگ هستیم
اما به تو کرسی میهمان افتخاری را داده اند
حال آنکه من در زیر قدم ها زندانیم
چرا با ما دوتن این اندازه متفاوت هستند؟
از زمانهای پیشین این روش دنیا است
آبها به طرف دریا جاری می شوند.

ADVICE TO ONESELF

Without the cold and desolation of winter
There could not be the warmth and splendor of spring.
Calamity has tempered and hardened me,
And turned my mind into steel.

نصیحت به خود

بدون سرما و ویرانگری زمستان
گرمی و شکوه بهار نمی تواند وجود داشته باشد
بدبختی مرا آبدیده و سخت کرده است
و ذهن مرا به فولاد مبدل کرده است .

PASTORAL SCENE

When I came here, rice-plants were tender green.
Now autumn has come, and the harvest is half done.
Everywhere smiles are shining on peasants' faces,
And song and laughter are heard across the rice-fields.

چشم انداز شعر روستایی

زمانیکه من به اینجا آمدم شاخه های برنج سبز و ترد بودند
اکنون پاییز آمده است ، و نصف محصول درو شده است
لبخند بر روی لبان دهقانان در همه جا می درخشد
و آواز خنده از میان مزارع برنج به گوش می رسد.

THE GRUEL INN

At the side of the road, in the shade of a tree,
A thatched hut serves as an inn for passing travelers,
But there's no wine for the guests this institution :
The menu is cold rice-gruel and white salt.

مسافر خانه فرسوده

در گوشه ای از جاده در سایه درختی بزرگ ،
کلبه ای گلی چون مسافر خانه ای برای مسافران رهگذر کار می کند
اما شرابی برای رهگذران این مکان نیست ،
صورت غذا فقط برنج سرد و نمک سفید است.

KUOTEH PRISON

Quaint prison where domestic cares assail us!
Wood, rice, oil, salt-all must be bought and paid for.
In front of every cell stands a little stove
On which all day rice boils and soup is cooked

زندان کوت آ

زندانی عجیب و غریب، جائی که مراقبتهای داخلی بر ما هجوم می آورد
تمام چوب، نفت و نمک (مصرفی) را باید خرید و برایشان (پول) پرداخت
در مقابل هر سلول خوراک پزی کوچک است
که هر روز بر روی آن برنج می جوشد و سوپ پخته می شود.

DEPARTURE BEFORE DAWN

I

The cocks crow once, the night is not yet over.
Slowly the moon climbs up the autumn hills
In company with the stars, but now the traveler
Who journey far is already out on the road;
His face is beaten wit icy guest of wind.

II

The paleness in the east is turning rosy,
Night's shadows are swept up, and warmth extends
Over the universe; and in the traveler
The poet warms and wakes.

عزیمت پیش از سپیده دم

۱

خروسها یکمرتبه بانگ زده اند، شب هنوز زدوده نشده است
ماه به آرامی، در حال صعود بر بالای تپه های پاییزی است
در مشارکت ستارگان
اما اکنون مسافری که پیش از این سفر دور و درازش در خارج از جاده (معمولی) بوده است
صورتش با تند بادهای یخی ضربت می خورد

۲

رنگ پریدگی مشرق به سرخی می گراید
سایه های شب برطرف می شود و گرما گسترده می شود
در جهان، در مسافر
شاعر گرم و بیدار می شود

FROM LUNGAN TO TUNGCHUN JAIL

The land in this region is vast but very poor,
So the people are thrifty and industrious,
They are suffering this spring from a sever drought, we are told:
Only two or three tenths of the land can be sown for crops.

از لونگان به زندان تنگ چون

زمین در این ناحیه وسیع ولی خیلی فقیر است،
به همین دلیل مردم صرفه جو و کوشا هستند ،
آنها این بهار از خشکسالی شدیدی در عذابند
به ما گفته می شود:
تنها دو یا سه دهم از زمینها می تواند برای محصول کشت گردد.

ON THE ROAD

Although they have tightly bound my arms and legs,
All over the mountain I hear the songs of birds,
And the forest is filled with the perfume of spring flower.
Who can prevent me from freely enjoying these,
Which take from the long journey a little of its lone lines?

در جاده

اگرچه آنان دستها و پاهای مرا به محکمی بستند،
در تمام کوهستان من آواز پرندگان را می شنوم
و جنگل با بوی خوش گلهای بهاری پر شده است
چه کسی می تواند مرا از لذت آزادوار اینها باز دارد
که اندکی از غربت این سفر دراز می کاهد.

TUNGCHUN

(the 2nd of the 11th month)

Tungchun jail is the same as Pingma:
Each meal a bowl of rice-gruel, the stomach always empty,
But water and light at least they have here in abundance,
And each day the cells are twice opened to let in fresh air.

تنگ چون

(دومین روز از اولین ماه)
زندان تنگ چون بسیار شبیه زندان پیگماست
در هر وعده غذا کاسه ای فرنی برنج و معده همیشه خالی ،
اما حداقل آب و روشنایی را به وفور دارد
و هر روز در سلولها دوبار برای ورود هوای تازه گشوده می شود

THE PAPER-BLANKET OF A JAIL-MATE

Pages of old books and new ones glued together !
A blanket made out of paper is better than nothing at all.
You people who sleep in jade beds with brocade curtains,
Do you know in the jail there are who cannot sleep?

پتوی کاغذی یک رفیق زندانی

صفحات کتابهای کهنه ونو بهم چسبانده شده است
پتوی کاغذی در اصل بهتر از هیچ چیز است
تویی که در رختخواب پشمی با پرده های زربفت می خوابی
آیا میدانی که در زندان بسیار کسان هستند که نمی توانند بخوابند

COLD NIGHT

In the cold autumn night, without mattress, without blankets,
Lying with back curled round and legs folded up close,
I try in vain to sleep. The moonlight on the window bars
The great bear draws up alongside and looks in.

شبی سرد

در سرمای شبی پاییزی ، بدون تشک ، بدون پتو
با پشتی پیچیده شده و پاهایی نزدیک هم جمع شده ،
به عبث کوشیدم بخوابم
روشنایی ماه از بالای درختان چنار
از میان میله های پنجره بر شدت سرما می افزاید
دب اکبر در گوشه ای سیخ ایستاده است و به درون (سلولها) می نگرد

THE BONDS

A long dragon is entwined about my arms and legs:
I might be a foreign officer with tassels on my shoulders,
But the tassels officers wear are woven of golden thread:
My tassels are no more than a coil of hempen rope.

بندها

اژدهایی در طول بازوها و پاهایم پیچیده است
ممکن است من افسری خارجی با منگوله هایی بر روی شانه هایم بوده باشم
اما منگوله هایی که افسران در بر می کنند از رشته هایی طلایی بافته شده است :
منگوله های من چیزی بیش از پیچش طناب کنفی نیست .

GOODBY TO A TOOTH

You are hard and proud, my friend,
Not soft and long like the tongue:
Together we have shared all kinds of bitterness and sweetness,
But now you must go west while I go east.

وداع با یک دندان

توسخت و مغرور هستی دوست من

نه نرم و دراز مانند زبان :

ما با همدیگر در تمام تلخیها و شیرینیها شریک بوده ایم ،
اما اکنون تو باید به غرب بروی ، زمانیکه من به شرق می روم

WIFE OF A CONSCRIPT DESERTER

One day you went away, not to come back again,
Leaving me alone in our room, with sadness for companion.
The me to live temporarily in the prison.

همسر سرباز فراری

زمانی تو دور شدی تا دیگر دوباره باز نگردی
مرا در اطاقمان تنها گذاشتی ، با غمی برای همدم خویش
مقامات دولتی بر تنها ماندن من دریغشان آمد
مرا فراخواندند تا به طور موقت در زندان به سر برم .

SOMETHING TO SMILE AT

The state feeds me one rice: I inhabit its places;
Its guards work in relays to serve me as escorts.
Its mountains and its rivers I gaze on as I will.
Loaded with such privileges, a man is really a man!

چیزی برای لبخند

کشور مرا با برنج تغذیه می کنند ، من در کاخ هایش ساکنم
گاردهای آن برای تشدید محافظت من در تلاش اند
بر رودخانه ها و کوههایش هر طور که اراده کنم خیره می شوم
گرانبارتر از این همه امتیاز ، یک مرد واقعاً یک مرد است .

ON THE WAY TO NANNING

The supple rope has now been replaced with iron fetters.
At every step they jingle as though I wore jade rings.
In spite of being a prisoner, accused of being a spy,
I move with all the dignity of an government official!

در راه نانیگ

طناب قابل ارتجاع اکنون با پابندهای آهنی عوض شده است
در هر قدم آنها جرینگ جرینگ صدا می کنند
بسان اینکه انگشتی یشمی دربر کرده ام
علیرغم زندانی بودن ، متهم به جاسوسی بودن
به تمامیت شکوه یک مقام حکومتی باستانی حرکت می کنم

GUARDS CARRYING PIGS

I

Along the way we travel, the guards are carrying pigs.
Pigs travel on guards' shoulders, while men are dragged in irons.
Once a man is forced to surrender his natural human freedom
The value of a man is less than that of a pig.

II

In this world the ills of man may number tens of thousands,
But nothing that can befall him is worse than loss of freedom.
A simple word, a gesture is no longer a man's right.
We can only submit to be driven along like horses or cattle!

گارد های حامل خوک

۱

در طول راهی که سیر می کنیم ، گاردها خوکها را حمل می کنند
خوکها بر روی شانه های افراد محافظ سفر می کنند ،
زمانیکه مردان به سنگینی در آهن کشانده می شوند
روزگاری است که آدمی را به تسلیم ،
آزادی انسانی طبیعیش مجبور می کنند
ارزش آدمی کمتر از ارزش یک خوک است

۲

عیوب آدمی در این دنیا شاید بیش از ده ها هزار باشد
اما چیزی بدتر از ، از دست دادن آزادی برای او نمی تواند رخ دهد
(گفتن) کلمه ای ساده در حالت طبیعی
چیزی بیش از حق آدمی نیست
ما تنها به رانده شدن مانند اسبان یا گله ای گاو گردن نهاده ایم .

STUMBLING

Still darkness covers the earth, but we are forced to set out:

The road is tortuous, as well as rugged and hard.

Stumbling I find have landed into a dangerous pit.

That was quit a near thing, but with luck I can jump out.

لغزش

زمین هنوز در تاریکی پیچیده شده است ، اما ما را به عزیمت مجبور می کنند ،

جاده پیچاپیچ ، ناهموار و سخت است

در حالیکه می لغزیدم خود را در آستانه افتادن به گودالی خطرناک یافتم

کاملاً محتمل بود (افتادن) اما خوشبختانه توانستم به بیرون بجهم.

ON A BOAT FOR NANNING

Carried along by the current, the boat glides towards Nanning.

Our legs are tied to the roof, as though we were on the gallows.

Along both banks of the river are lively, prosperous villages.

The boats of the fisherman glide swiftly in mid-stream.

در قایقی به سوی نانینگ

قایق در حال پیشروی و روان شدن به سوی نانینگ می خزد

پاهای ما به کف (قایق) بسته شده است گویا که بر چوبه های دار هستیم

در طول هر دو ساحل رودخانه ، دهکده های سرزنده و کامیاب وجود دارد

قایقهای مردان ماهیگیر به نرمی در میان جریان آب می خزد

NANNING JAIL

Here is a jail built in ultra-modern style.

All night the compound is brightly flooded with electricity,

But ass every meal is nothing more than a bowl of rice-gruel,

The stomach is forever in a quivering protest.

زندان نانینگ

نانینگ زندانی به سبک فوق مدرن است

هر شب محوطه غرق در روشنایی می شود ،

اما هر وعده غذا چیزی بیش از یک کاسه فرنی برنج نیست

معدده همواره در حالتی از لرزش اعتراض گونه است

SADNESS

The whole world is ablaze with flames of war,
And men compete as to who will be first at the front.
In jail inaction weighs heavily on the prisoner .
My noble ambitions are valued at less than a cent!

اندوه

تمام دنیا از شعله های جنگ شعله ور است
ومردان در رقابت تا اولین نفر در صف مقدم جبهه باشند
در زندان سستی بر زندانی سنگینی می کند
به آرزوهای اصیل من کمتر از یک سنت بها داده می شود .

LISTENING TO THE COCK'S CROW

You are only a very ordinary cock,
But every morning you crow to announce the dawn.
Cock-a-doodle-do! You rouse the people from sleep.
Truly your daily job is not unimportant.

گوش دادن به بانگ خروس

تو تنها خروسی خیلی عادی هستی
اما هر روز صبح با بانگت رسیدن سپیده را خبر می دهی
قوقولی قوقو خروس! - تو هر روز مردم را از خواب بلند می کنی
به راستی که کار تو بی اهمیت نیست .

DEATH OF A MAN IMPRISONED FOR GAMBLING

Nothing remained of him but skin and bone.
Misery, cold and hunger were the end of him.
Only last night he slept close to my side,
But this morning he is gone to the nine spring's country.

مرگ یک قمار باز

چیزی به جز پوست و استخوان از او باقی نمانده است
بدبختی ، سرما و گرسنگی پایان کار او بود
تنمها دیشب را در جوار من خوابید
اما این صبح او به سرزمین نه بهار رفته است.

YET ONE MORE . . .

Po Yi and Chu Tsi³ refused the rice of the Chou dynasty.
This man refused the rice-gruel of the government .
Po Yi Chu Tsi died on the Suyang mountain.
The imprisoned gambler starved to death in his cell.

هنوز یکی بیشتر

پویی و چوتسی^۳ از پذیرش برنج خاندان چو سرباز زدند
این مرد فرنی برنج دولت را رد کرد
پویی و چوتسی در کوهستان سو یانگ مردند
زندانی قمارباز گرسنگی کشید تا در سلولش مرد

NO SMOKING

Here, smoking is absolutely prohibited!
Your tobacco vanished into the jail's pocket.
He, of course, puts it into his pipe –he has every right to,
But if you try again-it's always handcuffs for you.

سیگار کشیدن ممنوع

سیگار کشیدن در اینجا مطلقاً منع شده است
تنباکوی شما در جیب زندانیان ناپدید می شود
البته او آن را در پیپ خودش میگذارد ، او هر حقی دارد
اما اگر شما دوباره کوشش بکنید
دستانتان برای همیشه دست بند زده می شود .

3 Po Yi and Chu Tsi were songs of kind Ku Tsu, at the end of Yin dynasty (China). When king Yu was fighting An dynasty, Po Yi and Chu Tsi tried to dissuade the king. When king Yu conquered the country and founded the Chou dynasty, both refused to eat "rice belonging to the Chou," went to Suyang mountain and ate wild herbs instead. Later on, both died of starvation there.^۳

در اواخر دودمان "یین" در چین "پویی و چوتسی" از فرزندان پادشاه "کوتسو" بودند زمانیکه پادشاه در جنگ با دودمان "آن" بود "پویی" و "چوتسی" سعی کردند پادشاه را از جنگیدن منصرف کنند . آن گاه که پادشاه "یو" بر کشور (دشمن) غلبه یافت و سلسله "چو" را بنیان گذارد ، هر دو (پویی و چوتسی) از خوردن برنج متعلق به "چو" امتناع کردند و به کوه "سو یانگ" رفتند و در عوض گیاهان وحشی خوردند و بعدها هر دو از گرسنگی مردند .

TWILIGHT

Now the wind's edge is sharpened on Mountain rocks.
The spear of cold pierces the branches of trees.
The gong from a far-off pagoda hastens
The traveller's steps, and boys are playing flutes
As they drive the buffaloes home across the twilight.

شفق

لبه باد در روی صخره های کوه تیز شده است
نیزه سرما شاخه های درختان را می شکافد
زنگ بتکده ای (پاگودا) دوردست شتاب می گیرد
گامهای مسافران و پسر بچه ها با (صدای) فلوت بازی میگیرند
همچنانکه آنان گاوها را در هوای گرگ و میش پیش می رانند

THE CHARGES

Sixty cents to cook a pot of rice!
A basin of hot water costs you one yuan.
A yuan pays for an item worth sixty cents.
Those are the charges clearly laid down in prison.

اتهامات

شصت سنت برای پختن یک ظرف برنج
یک لگن آب داغ برای شما یک یوان خرج برمی دارد
یک یوان برای چیزی که شصت سنت ارزش دارد پرداخت می شود
متهمان به طور آشکار به زندان افکنده می شوند.

A SLEEPLESS NIGHT

The first watch passes ... the second watch ... the third watch...
I toss about, and fidget, and no sleep comes.
The fourth ... fifth watch! No sooner my eyes have closed
Than the five-pointed star twinkles in my dreams.

شب بیخوابی

ساعت اول میگذرد ... دومین ساعت ... سومین ساعت ...
خواب نمی آید و من متلاطم و نا آرامم
چهارمین ... پنجمین ساعت اندکی بعد چشمانم بسته شده است
آن پنج ستاره در رویاروی من چشمک می زنند.

THINKING OF A FRIEND

That day, you came with me to the edge of the river.
"When will you come back?" you asked. "When the new crop ripens,"
I told you. But now that crop has been harvested,
And still I linger, a prisoner in a strange land.

در اندیشه یک دوست

در آن روز تو با من به کناره رودخانه آمدی ،
تو پرسیدی " کی برخواهی گشت ؟"
من گفتم " زمانی که محصول جدید برسد "
اما حالا مدت‌هاست که آن محصول درو شده است
و من هنوز در تأخیرم ، یک زندانی در سرزمینی بیگانه .

WRITING A PETITION FOR A JAIL-MATE

Being all in the same boat, we can never refuse
Help to one another. For you I write this petition,
Starting to use expressions considered correct,
Link: "So, in accordance with your sublime instructions ..."
That kind of phrase I am learning now for the first time.
But how you thank me for turning out such a nice job!

نوشتن دادخواستی برای یک رفیق زندانی

با بودن همه مان در یک قایق ، ما هرگز نمی توانیم کمک به یکدیگر را رد کنیم
بخاطر تو این دادخواست را نوشتم ،
با کلماتی آغاز کردم که (در این محیط) درست تلقی می شود
(بکار بردن) آن نوع کلمات را من اکنون برای اولین بار است که آموخته ام
اما تو از من بخاطر تقبل چنین شغلی تشکر نکردی.

SCABIES

Covered in red and blue, we seem dressed in brocade,
And all the scratching in progress is as though we played the guitar.
Dressed up in brocade? Well, of course, we are honoured guests here,
And share a common language with fellow-musicians.

کال

کال پوشیده شده به (رنگ) سرخ آبی گوییا پارچه زربفت در بر کرده ایم
و خراشهای در حال پیشرفت چنان است که گویی ما گیتار بازی کرده ایم
پارچه زربفت در بر کرده؟ خوب البته ما اینجا میهمانانی محترمیم
و در همزبانی مشترک با مردان موسیقی.

LISTENING TO THE RIC-POUNDING

How much the rice must suffer under the pestle!
But, after the pounding, it comes out white like cotton.
The same thing often happens to men in this world:
Misfortune's workshop turns them into polished jade.

گوش دادن به کوبیدن برنج

چه اندازه برنج باید زیر هاون رنج بکشد
اما پس از کوبیده شدن ، بمانند پنبه پدیدار می شود
چنین چیزی اغلب در این دنیا برای مردان پیش می آید :
کارخانه بدبختی آنان را به یشم صیقل داده شده تبدیل می کند.

THE ELEVENTH OF NOVEMBER

I

Formerly when the eleventh of November came round
The End of the First World War in Europe was celebrated.
Today bloody fighting rages over five continents.
And the Nazis are the chief criminals.

II

Now china's war of resistance has lasted almost six years:
Her acts of heroism are known all over the world,
Victory is within her grasp, but greater efforts are needed
To carry through the counter-offensive.

III

All over Asia flutter the anti-Japanese flags:
Big flags or little flags-they are not all the same
Of course, big flags we must have, but we need the little flags, too.

یازدهم نوامبر

۱

پیش از این زمانیکه یازدهم نوامبر فرا می رسید
پایان جنگ جهانی اول در اروپا جشن گرفته می شد
امروزه جنگی خونین در پنج قاره در خروش است
و نازیها سردمدار جنایتکارانند

۲

اکنون شش سال جنگ مقاومت چین به پایان رسیده است ،
اعمال قهرمانی آنان در تمام دنیا شناخته شده است
پیروزی دست آورد چین است ، اما کوششی بزرگ تر مورد نیاز است :
تا از عهده حمله ای متقابل برآید.

۳

در تماما آسیا پرچمهای ضد ژاپنی در اهتزاز است
بیرقهای بزرگ یا کوچک – آنها مانند هم نیستند
البته ماباید بیرقی بزرگ داشته باشیم
اما همچنان به بیرقهای کوچک نیز نیازمندیم .

AIR RAID WARNING OF TWELFTH NOVEMBER

The planes of the enemy come roaring over the sky.
The people have fled shelter, and left the place uninhabited.
Because of the air raid in progress, we are taken out of the prison,
But once outside the prison, we are happy, despite the air raid.

هشدار تهاجم هوایی در دوازدهم نوامبر

هواپیماهای دشمن غرش کنان به بالای آسمان می آیند
مردم به سوی پناهگاه ها روان می شوند و مکان ها را غیرمسکونی رها می سازند
به علت افزایش حملات هوایی ما از زندان بیرون آورده می شویم
اما آن گاه که در داخل از زندان هستیم علیرغم حمله هوایی خوشحالییم .

"THE INN"

According to the rules, newcomers to the prison
Must sleep near the cesspool,
So anyone who wants to make sure of a good night's sleep
Must pay ready cash in advance.

مسافر خانه

مطابق مقررات تازه واردان به زندان ،
باید کنار مستراح بخوابند
بنابراین کسی که می خواهد خواب خوشی را (برای خود) تضمین کند
باید برای پرداخت مبلغ نقد از پیش تعیین شده آماده باشد .

MORNING SUNSHINE

The morning sunshine penetrates into the prison,
Sweeping away the smoke and burning away the mist.
The breath of life fills the whole universe,
And smiles light up the faces of all the prisoners.

آفتاب صبح

آفتاب صبحگاهی به داخل زندان نفوذ می کند
دود ها را می روید و گرد و غبار را می زداید
رایحه زندگی همه جهان را پر میکند
و لبخند چهره زندانیان را روشن می کند .

WORD- PLAY

II

People who come out of prison can build up the country.

Misfortune is a test of people's fidelity.

Those who protest at injustice are people of true merit.

When the prison-doors are opened the real dragon will fly out.

بازی با کلمات

۲

مردمی که از زندان بیرون می آیند می توانند کشور را بسازند

بدبختی آزمون ایمان مردم است.

مردمی که بر بی عدالتی اعتراض می کنند انسانهایی واقعاً شایسته اند

هنگامی که درهای زندان باز شود ، ازدهایی واقعی پرواز خواهد کرد .

ALERT IN VIETNAM

(News from Xichdao Agency, published in the Nanning press)

Better death than slavery! Everywhere in my country

The red flags are fluttering again.

Oh, what it is to be prisoner at such a time!

When shall I be set free, to take my part in the battle?

هشیاری در ویتنام

مرگ بهتر از بردگی است در هر جای میهنم ،

پرچمهای سرخ دوباره برافراشته می شود

آه ، که در زندان ماندن در چنین زمانی چه (دردبار) می تواند باشد

زمانیکه من می بایست آزاد باشم تا سهم خودم را از نبرد برگیرم.

TRANSFERRED BACK TO OUMING

They transfer me to Nanning.

Then they bring me back to Ouming.

With transfer after transfer, the journey stretches out.

I have had enough of this!

انتقال مجدد به اومینگ

آنها مرا به نانینگ منتقل کردند

سپس به اومینگ بازگرداند

انتقال در پی انتقال سفر را به درازا کشانده است

من به قدر کافی از این (نوع حوادث) داشته ام.

THE DOG-MEAT AT PAOSING

At Kuoteh, they eat fresh fish.
At Paosiang, they live on dog-meat.
Even rare delicacies at times!

گوشت سگ در پائو زیانگ

در گ کوت آ " آنها ماهی تازه می خوردند
در پائو زیانگ آنها با گوشت سگ زندگی می کنند
حتی نگهبانان زندان
نیز به ندرت غذای لذیذ می یابند

ROAD MENDERS

Drenched with rain, flogged by wind, and with never rest at all
How wretchedly you work there, repairing the road!
Among the travellers passing, on foot, on horseback, by carriage
How many of them ever are grateful to you?

تعمیر کاران جاده

خیس شده با باران ، شلاق خورده با باد و بطور کل
بی هیچ استراحتی هرگز .
با چه بد بختی اینجا برای تعمیر جاده کار می کنید
از میان مسافرانی که درگذرند ، با پا ، با اسب ، یا با کالسکه
کدامیک از شما تشکر کرده اند ؟

MY CANE, STOLEN BY THE WARDER

All your life with me, you have been upright and strong.
Together we have passed through seasons of snow and mist.
Cursed be the thief who has separated us!
And will it ever be over, the sorrow he caused us both?

عصای که زندانیان دزدید

در تمام طول زندگیت بامن درستکار و امین بوده ای
ما باهم از میان فصول پر برف و مه گرفته گذشته ایم
نفرین بردزدی که ما را از هم جدا کرد
و آیا اندوه ما دو تن که مسببش او است (زندانیان) رفع خواهد شد ؟

A MILESTONE

Neither high, nor very far,
Neither emperor, nor king,
You are only a little milestone,
Which stands at the edge of the highway.
To people passing by
You point the right direction,
And stop them from getting lost.
You tell them of the distance
For which they still must journey.
Your service is not a small one.
And people will always remember you.

فرسخ شمار

نه مرتفع ، نه خیلی دور
نه امپراطور ، نه پادشاه
تو فرسخ شماری کوچکی
که در لبه شاهراهها ایستاده ای
راه درست را برای مردمی که در گذرند نشان می دهی
و آنها را از گم شدن باز میداری
تو مسافتها را بدان ها می گویی
خدمت تو نسبت بدانها کوچک نیست
و مردم همواره تو را به یاد خواهند داشت .

THE CHILD IN PINYANG PRISON

Oa! oa! oa! My father's run a way,
My father is afraid to be a soldier.
So I'm in prison, though I'm only six month old.
I had to come with my mother.

طفلی در زندان پین یانگ

اوا - اوا - اوا - پدرم فراری شده است
پدرم از سربازی می ترسد
از این رو من در زندانم ، اگرچه شش ماه سن دارم
من مجبور شده ام با مادرم بیایم

THE LIGHT FEE

When you enter the jail, you are charged a lighting fee!
Six Kwangsi yuan per person:
Thus in this domain of darkness
Light is worth only six yuan.

اجرت روشنایی

زمانیکه به زندان وارد می شوی ، هزینه روشنایی برشما تحمیل می شود ،
شش یوان کوانگ سی برای هر نفر
در غیر این صورت در قسمت تاریک قرار می گیرید
ارزش روشنایی به تنهایی شش یوان است

PRISON LIFE

Everyone has his own stove, and a few earthen pots
For cooking rice and vegetables and brewing tea.
All day without interruption the place is filled up with smoke.

زندگی در زندان

هرکسی ظرف غذا پزی برای خود دارد و مقداری ظروف سفال
برای پختن برنج و سبزیجات و دم کردن چای
هر روز به طور لاینقطع محیط زندگی مان از دود پر می شود.

MR. KUO

This meeting was a real stroke of luck,
As when two drifts of duckweed are brought tog ether
By the current. Oh,Mr. Kuo, what your kindness meant to me!
Link the gift of a little coal in the depths of winter,
It was to know people like you may still exist!

آقای "کو"

این دیدار واقعاً از خوش شانسی بود
گوئیا که دو جدا شده در این زمان به هم رسیده اند
آه ، آقای کو ، چه پر معناست مهر تو نسبت به من
مانند هدیه تکه زغالی در اعماق (سردترین) زمستان
باید مردانی همچون شما را که هنوز می زیند بازشان شناخت

MR. MO, THE HEAD-WARDER

The head-warder at Pinyang has a golden heart.
He buys rice for the prisoners with his own money.
At night he takes off the fetters to let us sleep.
He never resorts to force, but only to kindness.

رئیس زندان آقای "مو"

رئیس زندان آقای پین یانگ قلبی از طلا دارد
او با پول خود برای زندانیان برنج می خرد
(به دستور او) در شب زنجیر های مان را باز می کنند تا راحت بخوابیم
او به زور متوسل نمی شود مگر با مهربانی اش .

ON THE TRAIN TO LEAPING

After scores of days travelling wearily on foot
Today we board a train
Although we have to sit on piles of charcoal
At least this is much better than having to walk!

در ترنی به سوی لا اینگ

پس از بیشمار روزهای خستگی زای سفر بر روی پا
امروز سوار ترنی شدیم
اگرچه مجبوریم در روی توده های ذغال چوب بنشینیم
حداقل بسیار بهتر از راه رفتن اجباری است.

A MAN ATTEMPTS TO ESCAPE

Driven by one thought-freedom-he jumps off the moving train,
Risking his all, and for about a half a li.
Unluckily, he is caught by the guards and brought back.

تلاش یک مرد برای فرار

شخصی در فکر آزادی بود از قطار در حال حرکت پایین پرید
او کلاً ریسک کرد و در حدود نیم لی (Li) دوید
بد بختانه او بوسیله نگهبانان گرفتار و به عقب بازگردانده شد

LEAPING

Here the chief warden plays cards every day,
The police-chief extorts money from any prisoners
To be transferred. The district-chief works comfortably
Under the light of a lamp. Nothing here has changed.

"لا اینگ"

کار رئیس زندان در اینجا هر روز ورق بازی است
رئیس پلیس نیز از هر زندانی منتقل شده پول اخاذی می کند
رئیس حوزه (نیز) به راحتی کار خودش را می کند
در زیر روشنایی لامپ ، هیچ چیز اینجا عوض نشده است

ARRIVAL AT LIUCHOW

All bitterness and suffering must have an end.
On the ninth, when I arrived here at Liuchow
I looked back over a hundred days of nightmare,
And when I woke, my face was still marked with sadness.

ورود به لیاچو

برای تمام رنجها و بدبختیها باید پایانی باشد
(روز) نهمی که من به لیاچو وارد شدم
در کابوس (خود) به صدها روز در قفا مانده نگریستم
و زمانیکه بیدار شدم ، چهره من هنوز نشانی از غم گرفته است

LONG DETENTION WITHOUT INTERROGATION

The drink seems all the more bitter when we come to the last dregs.
The frontier gate is always the most difficult.
The mandarin's residence is only about one li away,
But why am I kept waiting here so long?

بازداشت طولانی بدون بازجویی

آنگاه که ما به آخرین رسوبات (اب آشامیدنی) می رسیم نوشیدن آن
به نظر تلخ می آید
دروازه جلویی همواره دردسازترین است
اقامتگاه مأمورین عالیرتبه تنها حدود یک لی (Li) دورتر است
اما مرا به چه دلیل این همه منتظر نگه می دارند؟

MIDNIGHT

Faces all have an honest look in sleep.
Only when they wake does good or evil show in them.
Good and evil are not, they arise from our education.

نیمه شب

تمام چهره ها در خواب معصوم به نظر می آیند
تنها زمانی که بیدارند و خیر و شر انجام میدهند در چهره آنان اثر اعمالشان هویدا می شود
خیر و شر کیفیتی نیستند که با انسان زاده شوند
بیش و کم آنها از (نظام) آموزش ما برمی خیزند

AT THE MANDARIN'S RESIDENCE

At last, I thought, we had come to the last passage!
I thought the day of deliverance was approaching.
Who would have dreamed they would find another obstacle?
Another transfer : now we are to go to Kweilin.

در اقامتگاه مأمورین عالیرتبه

بالاخره فکر می کردم ما به آخرین مرحله سفر رسیده ایم
می اندیشیدم که روز رهایی نزدیک است
چه کسی فکر می کرد آنها مانعی دیگر بیابند ؟
انتقالی دیگر : اکنون ما در حال رفتن به کویلین هستیم .

AT THE END OF FOUR MONTHS+

"One day in jail is equal to a thousand years outside it ..."
How right were the ancients, expression it in those words!
Four months leading a life in which there is nothing human
Have aged me more than ten years.
Yes: in a whole four months I have never eaten my fill,
In four months I have never had a comfortable night's sleep,
In four months I have never changed my clothes, and in four months
I have never taken a bath.
So: I have lost a tooth, my hair has grown grey,
And, lean and black as a demon gnawed by hunger,
I am covered with scabies.
Fortunately
Being stubborn and patient, never yielding an inch,
Though physically I suffer, my spirit is unshaken.

"یک روز زندان برابر است با هزار ها سال در بیرون از آن ..."

در بیان چنین جملاتی ، قدما چه برحق بوده اند
چهارماه زندگی را راه بردن در شرایطی که هیچ چیز انسانی نبوده است
بر سن من بیش از ده سال افزوده شده است
آری در تمامی چهارماه من هرگز به سیری نخورده ام ،
چهارماه است که هرگز شبی را به راحتی نخوابیده ام
چهار ماه است که هرگز لباسهایم را عوض نکرده ام و چهارماه است که من هرگز حمامی نکرده ام
تاکنون : یک دندانم را از دست داده ام ،
موهایم خاکستری شده است
و لاغر و سیاه مانند روحی پلید و فرسوده شده از گرسنگی
(تمامی تنم) از گال پوشیده شده است.
خوشبختانه
با سماجت و صبر هرگز یک اینچ هم تسلیم نشده ام
اگر چه جسماً در رنجم ، روح من بدون آشفتگی است.

SERIOUSLY ILL

My body has been battered under the changing weather of china,
My heart is sorely troubled by the misfortunes befallen Vietnam.
Oh, what a bitter thing it is to fall ill in prison!
But, instead of weeping, I prefer to keep singing.

بیماری وخیم

بدنم تحت آب و هوای متغیر چین داغون شده است
قلب من شدیداً از بد بختیهای واقع شده بر ویتنام آزرده است
آه که چه تلخ است در زندان بیمار شدن
اما بجای اشک ریختن ترجیح می دهم آواز بخوانم.

ARRIVAL AT KWEILIN

(The cinnamon forest)

Kweilin has neither cinnamon nor forest:

Only the mountains are high, and the rivers are deep.

In the shade of a giant fig-tree, the prison looks very terrible,

Dark in daytime, desolate at night.

ورود به کویلین

(جنگل دارچین)

کویلین نه جنگل دارد و نه دارچین ،

تنها کوهها یش مرتفع و رود هایش عمیق هستند

در سایه یک درخت بزرگ انجیر ، زندان (کویلین)

خیلی ترسناک به نظر می رسد

تاریک در طول روز ، محزون هنگام شب.

ENTRANCE FEE

On arriving at prison, you have to pay a fee

Unusually not less than fifty yuan.

Of course, if you have absolutely no money to pay it at all

You will be constantly bothered and tormented ?!

Forty days are lost, for no result.

Forty days of indescribable suffering!

And now again I am sent back to Liuchow.

New worries and vexations go on forever?!

Liuchow, Kweilin, and then again Liuchow .

I have been kicked back and forth again like a ball.

Innocent, I have been dragged all over Kwangsi.

When will these coming and goings have an end?

اجرت ورود

درموقع ورود به زندان ، شما مجبورید پولی بپردازید

غالباً نه کمتر از پنجاه یوان

البته اگر شما مطلقاً به هیچ وجه پولی برای پرداخت نداشته باشید

دائماً در اذیت و آزار خواهید بود ؟!

چهل روز از دست رفته است ، بی هیچ دلیلی

چهل روز رنج غیر قابل وصف

و اکنون من دوباره به لیاچو بازگردانده می شوم

نگرانیهها و آشفتگی های جدید ، به طور جاودانه در راه اند؟!

"لیو چو" ، "کویلین" و سپس دوباره "لیوچو"

مرا دوباره مانند تویی به جلو و عقب شوت می کنند

(من) بیگناه در تمام طول راه "کوانگ سی" کشانده شدم

کی این آمدن ها و رفتنها پایانی خواهند داشت ؟

AT THE POLITICAL BUREAU OF THE FOURTH ZONE OF RESISTANCE

I have travelled the thirteen districts of Kwangsi Province,
And tasted the pleasures of eighteen different prisons.
What crime have I committed, I keep on asking?
The crime of being devoted to my people.

دفتر سیاسی چهارمین منطقه مقاومت

من به سیزده بخش از ایالت کوانگ سی سفر کرده ام
و مزه خوش هجده زندان مختلف را چشیده ام
چه گناهی مرتکب شده ام که به خاطر آن بازخواست می شوم؟
به جرم فدایی ملت خود شدن .

MORNING SCENE

In the morning the sun climbs over the mountain peaks
And bathes the mountainside in a rosy glow.
Only in front of the prison dark shadow remains,
And the way of the sun is barred from the prison-cell.

منظره صبح

صبحگاهان خورشید به قله کوه صعود میکند
و اطراف کوه در یک تابش سرخگون حصار میکند
سایه های ظلمت تنها در مقابل زندان باقی می ماند
و سلول زندان راه را بر خورشید بسته است.

TSINGMING FESTIVAL

On the day of the Tsinming Festival falls a monotonous drizzle.
The inmates of the prison felt the pangs of acute sadness.
"Liberty, where are you?" we ask, and the warder points
To the official government residence far away.

عید تسینگ مینگ

در روز عید تسینگ مینگ بارانی خسته کننده فرو می ریزد
زندانیان در زندان درد اضطراب آور و سخت گینی را حس می کنند
ما می پرسیم ک " تو کجایی آزادی "؟
و زندانبان اقامتگاه مقامات دولتی را در دور دست نشان می دهد.

EVENING SCENE

The rose at evening blossoms, and then it fades away.
Its opening and its withering continue all unnoticed,
But the fragrance of the rose floats into the depth of the prison,
Telling the inmates there of life's injustice and sorrow.

منظره عصر

گل سرخ در عصر شکفته می شود سپس (کم، کم) می پژمرد
به شکفته شدن و پژمرده شدن مداوم آن توجهی نمی شود
اما رایحه گل سرخ در اعماق زندان شناور می شود
و در آنجا با زندانیان از بی عدالتی و اندوه سخن می گوید .

RESTRICTIONS

To live without freedom is a truly wretched state.
Even the cells of nature are governed by restrictions!
When the door is opened, the belly is not ready to ease itself.
When the cell of nature is pressing, the door remains shut.

محدودیت

زندگی بدون آزادی واقعاً نوعی بیچارگی است
حتی بر فراخوانی طبیعت نیز محدودیت حاکم است
زمانیکه در (سلول) باز است ، شکم برای خالی کردن خود آماده نیست
زمانیکه خواست طبیعت فشار وارد می آورد ، در بسته باقی می ماند

SLEEPLESS NIGHTS

Through the endless nights, when sleep refuses to come,
I write more than a hundred poems on prison life.
At the end of each quatrain, I put down my brush,
And through the prison bars look up at the free sky.

شبهای بیخوابی

در میان شبهای بی پایان ، آنگاه که خواب از آمدن سرباز می زند
من بیش از یکصد شعر درباره زندگی در زندان نوشتم
در پایان هر رباعی ، قلم مویم را زمین گذاشتم
و از میان میله زندان به آسمان آزادی نگریدم

ENDLESS RAIN

Nine days of ceaseless rain for one day of fine weather!
Really the sky above must be a pitiless thing.
My shoes are in pieces, the muddy road soils my feet,
But however it is done I have to keep on moving.

بارانهای بی پایان

نه روز بارش بی وقفه برای روزی خوب
واقعاً آسمان بالای سرمان باید چیز بی رحمی باشد
کفشهایم ژنده پاره شده است ، راه گل آلود پاهایم را کثیف کرده است
اما در هر صورت آن انجام شده است و
من مجبورم به حرکت ادامه دهم

REGRETS FOR LOST TIME

The blue sky purposely shines out to tease me.
Eight month now I have lost in the grip of the fetters.
And a day seems worth a thousand taels of gold.
When shall I ever again enjoy days of freedom?

حسرت برای از دست رفتن زمان

آسمان آبی بیرون عمداً برای آزار من می درخشد
اکنون هشت ماه را در چنگال زنجیرها از دست داده ام
و گویا یک روز به اندازه صدها تل طلا ارزش دارد
بار دیگر من از آرزوهای آزاد بودن لذت خواهم برد ؟

AUTUMN IMPRESSION

I

At about ten o'clock the Great Bear topos the mountain.
The cricket's song, rising and fading, announces autumn.
What does the prisoner care for the changing seasons?
Only one change he dreams of: his liberation.

II

Last year at the beginning of autumn I was free.
This year autumn finds me in the depths of a prison.
As for services rendered my country, I surely may claim
This autumn has just as productive as the last.

خاطره ای از پاییز

۱

در حدود ساعت ۱۰ دب اکبر در بالای کوه است
آواز جیرجیرک با بلند و کوتاه شدنش در بیرون (رسیدن) پاییز را خبر می دهد
برای چه زندانی به تغییر فصلها دقت می کند ؟
رویای او تنها یک تغییر است ، آزادی او.

۲

سال پیش در آغاز پاییز من آزاد بودم
امسال پاییز مرا در اعماق زندان می یابد
به خاطر خدمتش به میهن
من مطمئناً ادعا می کنم
این پاییز بمانند پاییز قبلی دقیقاً پر بار است

PERMITTED TO TAKE A WALK IN THE PRISON YARD

After this long inactivity , my legs are like cotton.
While trying my first steps, I totter and stagger.
Immediately the chief warden cells out after me:
"Attention-about turn ! that's enough of dawdling around!"

قدم زنی در حیاط زندان

پس از این بی تحرکی طولانی ، پاهایم مانند پنبه هستند
زمانیکه نخستین گامهایم را می آزمایشیم ، تلوتلو خورده و می لنگم
بلافاصله رئیس زندان پشت سرم داد می کشد :
توجه کن - موقع برگشتن است ! وقت گذرانی کافی است

AUTUMN NIGHT

In front of the gate, the guard stands with his rifle.
Above, untidy clouds are carrying away the moon. The bed – bugs are swarming round
like army-tanks on manoeuvres,
While the mosquitoes form squadrons, attacking like fighter-planes,
My heart travels a thousand li towards my native land.
My dream intertwines with sadness like a skein of a thousands threads.
Innocent, I have now endured a whole year in prison.
Using my tears for ink, I turn my thoughts into verses.

شب پاییزی

در جلو دروازه نگهبانان با تفنگهایشان ایستاده اند
در بالای ابرهای آشفته ماه را (از نظر) دور می کنند
انبوه ساسهای رختخواب مانند تانکهای در حال مانور به اطراف هجوم آورده اند
در زمانیکه اسکادرانهای پشه مانند هواپیماهای جنگنده در حال حمله اند ،
قلب من هزار لی () به سوی مردم سفر می کند
مانند کلاف هزار رشته شده ، رویای من با اندوه درهم پیچیده می شود
بیگناه ، اکنون یکسال تمام ، در زندان بوده ام
با استفاده از جوهر اشکاتم ، افکارم را به شعر بر می گردانم.

ON READING "ANTHOLOGY OF A THOUSAND POETS"

The ancients used to like to sing about natural beauty:
Snow and flowers, moon and wind, mists, mountains, and rivers.
Today we should make poems including iron and steel,
And the poet also should know to lead an attack.

خواندن " گلچین اشعار هزار شاعر "

قدما پیش از این دوست داشته اند درباره طبیعت آواز بخوانند ،
برف و گلها ، ماه و باد ، مه ها ، کوهها ورودخانه ها.
این روزها ما باید شعرهایی شامل آهن و فولاد بسازیم
و شاعر نیز باید به طرز هدایت یک حمله آشنا باشد .

BEFORE A LANDSCAPE

The branches of a tree make a portrait of Chang Fei,
The sun forever shines on the virtues of Kuan Yu,⁴
This year I have received no news from my native land
Every day I am waiting for a word from my home country.

در برابر یک دورنما

شاخه های یک درخت چانگ فی^۵ را به تصویر میکشد
خورشید جاودانه بر بلندای کوآن یو می تابد
امسال من هیچ خبری از سرزمین ملتّم دریافت نکردم
هرروز در انتظار کلمه ای راجع به میهن خویش هستم

FINE WEATHER

Everything evolves, it is the cycle of nature:
After the rainy days, the fine weather comes.
In an instant, the whole world shakes off its damp clothes,
Thousands of li of mountains unfurl their brocade carpet.
Under the warm sun and the clean wind, the flowers smile,
In the big trees with branches washed clean, the birds make chorus.
Warmth fills the heart of man, and life reawakens.
Bitterness now makes way for happiness,
This is how nature wills it.

هوایی دلپذیر

هرچیز گشاده شده است ، این است چرخه طبیعت :
پس از روزهای بارانی دلپذیرمی آید
در یک لحظه تمام طبیعت لباسهای خیس خود را فرو می ریزد
هزاران لی () از کوهها فرشهای زربافت خویش را می گسترند
زیر گرمای خورشید و پاکی باد ، گلها لبخند می زنند
در اندرون درختان بزرگ ، با شاخه های شسته شده و تمیز
پرنندگان دسته جمعی نغمه سرایی می کنند
قلب آدمی از گرمی لبریز می شود
و زندگی دوباره پدیدار می شود
تلخکامی اکنون راهی برای شادی باز می کند
این است خواست طبیعت

4 Chang Fei and Kuan Yu were two general in the period of Three Kingdoms in China.

5 چانگ فی و کو آن یو دو ژنرال در دوران سه پادشاهی در چین بودند.

AFTER PRISON A WALK IN THE MOUNTAINS

The clouds embrace the peaks, the peaks embrace the clouds,
The river below shines like a mirror, spotless and clean.
On the crest of the Western Mountains, my heart stirs as I wander
Looking towards the Southern sky and dreaming of old friends.

گردش در کوهستان پس از (سپری شدن) زندان

ابرها قله ها در آغوش گرفته اند و قله ها ابرها را
رودخانه در فرو دست بسان آینه ای می درخشد ، بی لکه و پاک
با نگرستن به سمت آسمان جنوب و رویای دوستان قدیمی
من همچنان آشفته ام
حمله و عقب نشینی (بموقع) با استراتژی خطاناپذیر:
سپس تو لایق عنوان فرمانده بزرگ خواهی بود.